



علی را از زبان علی بشناسیم*

معصومه شبستری - مدرّس

حکمت و فروغ امر هدایت در نزد ما
خاندان پیامبر است.

حکومت و خلافت علی امری الهی
است، او رهبری و پیشوایی را برای خود
نمی‌خواهد و مقام ولایت را دستخوش
امیال مردم نمی‌سازد، بلکه از آن روی به
این پایگاه علاقه دارد که مردم را به سوی
خدا راهبر شود و رضا و خشنودی
حضرت حق را در این راه بدست آورد، لذا
خطاب به مردم می‌فرماید:

ولیس امری و امرکم واحداً، انی
اریدکم لله و انتم ترید ونی لانفسکم،
ایها الناس اعینونی علی انفسکم. (خطبه ۱۳۶)
"کار من با شما یکسان نیست، شما مرا
برای خود می‌خواهید و من شما را برای
خدا، پس مرا برای هدایت و تکامل یاری
کنید."

وَأیم الله لأنصفن المظلم من ظالمه و
لا قودنّ الظالم بخزامته حتی آورده منهل
الحق و ان کان کارهاً.

"به خدا سوگند که حق ستمدیده را
بستانم و بینی ستمکار را مهار کنم تا او را

* منابع این مقاله از نهج البلاغه فیض الاسلام
چاپ ۱۳۵۱ هـ ش، تهران استفاده گردیده ولی در
ترجمه‌ها سعی شده مطابقت با لفظ بیشتر
مراعات شود.

عطش آنان را فرو نشاند.

و قله این کوه بلند آن چنان سر در
افلاک کشیده و چنان یال بر سینه ابرها
ساییده و از چنان عظمتی والا برخوردار
است که پرندگان تیز بال و مرغان اندیشه
هرگز نتوانسته‌اند به اوج آن برسند و بر
بلندای آن بنشینند و ارتفاع حیرت
انگیزش چنان سر در آسمان غیب فرو
برده است که هیچ شاهین بلند پروازی
نتوانسته است آن را دریابد. "خطبه ۳ شقنقیه)
او چنان به اوج بیکران دست یافته و
به مقام یقین رسیده است که می‌فرماید: "از
آن روزی که حق را دیدم، در آن تردید
نکردم؛ و آن چنان حقایق روشن ماوراء
عالم برای او نمودار شده که می‌گوید: "اگر
پرده‌ها را از برابر دیدگانم بردارند بر یقینم
افزوده نمی‌شود." (خطبه ۴)

علی پیامبر نیست ولی از رسالت‌های
آسمانی آگاهی دارد و از وعده‌های الهی با
خبر است و رموز و راههای هدایت را
بخوبی می‌شناسد و می‌فرماید: "تا لله
لقد علمت تبلیغ الرسالات و اقام العداات
و تمام الکلیات و عندنا اهل البیت ابواب
الحکم و ضیاء الامر." (خطبه ۱۱۹)

"سوگند به خداوند که من از تبلیغ
رسالت‌ها و همه وعده‌های آسمانی و
کلمات تام الهی آگاه و با خبرم و درهای

سخنی است از امام علی (علیه السلام) که
می‌فرماید: "ینحدر عنی السیل و لا یرقی
الی الطیر".

"از کوهسار وجود من سیلاب دانش
فرو می‌ریزد و مرغ اندیشه را یارای پرواز
به بلندای قله وجود من نیست." (خطبه سوم)
می‌دانیم که کوهستان، آب‌ها را از آسمان
می‌گیرد و از سینه خویش به کشتزارها و
پهنه زمین فرو می‌ریزد. و آن را سیراب و
شاداب می‌گرداند. علم علی (علیه السلام) نیز از
آسمان وحی خدایی که همان دانش وافر
و بی‌پایان قرآنی است حاصل می‌گردد و
از آنجا در صدف سینه امام پرورده شده و
بر کشتزار جانهای مستعد انسانها و تفتت
زارهای روح تشنه انسانها سرازیر می‌شود.

جز مقام ولایت و خلافت الهی، کسی
را توان آن نیست که این بارشهای پیایی و
فیاض را به دامن گیرد و از آن سیلابها
روان کند، و جز ارواح متعالی و کامل
انسانهایی که به معنا به درجه روح الهی
رسیده‌اند، کسی قدرت آن را ندارد که با
وجود رفعت و شکوه مندی جایگاه و قله
بودنش بتواند امواج غلطان آب را در دل
خویش مهار کرده و در جای خویش آن را
بر جان سوخته انسانها جاری می‌نماید و

به آشخور حق و عدالت بکشانم، گرچه او خود بدین کار راضی نباشد.

و سرانجام علی از معجزه وجود خویش سخن به میان می‌آورد و صریح و روشن و قاطع از بینش غیبی و ماورائی خویش خبر می‌دهد، زیرا او از زبان پیامبر خدا که مفتاح الغیب است رازهای نهانی و اسرار مگویی بسیاری را شنیده است و بحق بینشی ماورایی یافته و می‌فرماید:

”بخدا سوگند اگر بخواهم می‌توانم بگویم که از کجا آمده‌اید و به کجا می‌روید و چه در سر دارید و در مخزن دلتان چیست ولی می‌ترسم که درباره من به پیامبر خدا کافر شوید (مرا از او برتر بدانید و گمراهانه راجع به من اندیشه کنید) ولی من اخبار آینده را به خاصان با ایمان خویش خواهم گفت، سوگند به آنکس که پیامبر را بحق برانگیخت و او را از میان آفریدگان خویش برگزید، من جز به راستی سخنی نمی‌گویم، این اخبار آینده را پیامبر به من آگاهی داد و سرنوشت آنان را که هلاک یا نجات می‌یابند بر من روشن ساخت و سرانجام کار خلافت را به من خبر داد و هر سرنوشتی را که به سر من خواهد آمد در گوشم خواند و مرا بدان اطلاع داد:

”والله لو شئت ان اخبر كل رجل منكم بمخرجه و مولجه و جميع شانه لفعلت ولكن اخاف ان تكفروا في برسول الله ﷺ....“

و همین نفس زکیه و طاهر که به او اهل علم، عارف و بر او احران، خبیر و داناست کسی را بر طاعتی نمی‌انگیزد و مگر آنکه خود در آن معروف بر آنان پیشی گرفته باشد و اجتماع را از گناه و خطا و لغزشی

منع نمی‌نماید مگر آنکه قبل از دیگران از آن بازمانده باشد.

ایها الناس انی واللہ ما احدثکم علی طاعة الا و اسبقکم الیها و لا اناکم عن معصية الا و اناهی قبلکم عنها. (خطبه ۱۷۴) اما اینکه چنین انسان تکامل یافته و خود ساخته‌ای از چه رو بار سنگین خلافت را پذیرا شده و بیعت و رفراندم عمومی مردمان زمانش را، پاسخ مثبت می‌گوید، خود می‌فرماید:

اما والذی خلق الحبة و برة النسمة، لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم لالقیتم حبلها علی غارها و لسقیتم اخرها بکاس اولها و لالقیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عفة عتر.

”به خدا سوگند، خدایی که دانه را شکافته و مردمان را آفرید، اگر حضور جمعیت حاضر و وجود یاری آنان حجت را تمام نکرده بود و اگر خداوند از علماء پیمان نگرفته بود که بر سیری ظالم و گرسنه ماندن مظلوم، راضی نگردند، هر آینه مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم. و آخر خلافت را به پیمانۀ اولش (که نپذیرفتن خلافت بود) سیراب می‌کردم، و شما دانسته‌اید که این دنیای شما، نزد من خوارتر از عطسه بزی است.

چرا که این علی مشتاق آفاق دیگر است و چشم به روزنه‌های دور تری دوخته است، که از آغاز نیز چشمداشتی بر قبضه قدرت و در اختیار گرفتن زمام امور نداشت. و چه زیبا فرمود که: افلح من نهض بجناح او استلم فاراح، هذا ماء آجن و لقمه یغص بها آکلها(خطبه ۵)

قیام کننده‌ای که با پر وبال و یارو یاور قیام کند، پیروز و رستگار است یا آنکه بی بال و پر است تسلیم گردیده و منزوی شود تا خود را آسوده گرداند، پس اینکه مرا یاور نیست اگر حق خود را بخواهم، چون آب متعفن و بدبویی است که گوارا نیست و لقمه‌ای است که گلوی خورنده‌اش را می‌گیرد.

چرا که طلب حقی بدون یاور و پشتیبان و چیدن میوه نارس که وقت چیدنش فرا نرسیده و جامه آن نضج و پختگی لازم را برای درک و دریافت چنین عظمتی ندارد و به آن توان بالای معرفت و استنباط و تعقل دست نیافته تا او را با تمام بزرگیش درک نماید، چون تلاش کشاورزی است که در زمین بی حاصل و غیر قابل کشت به برزیگری بپردازد، پس با واقع بینی خاص خویش می‌گوید:

فإن اقل یقولوا حرص علی الملک و ان اسکت یقولوا جزع من الموت(خطبه ۵) ”اگر در این حال، از حقوق خویش دم زنم، در حالی که مرا یاور و یاری نیست می‌گویند از روی طمع و حرص بر امارت و حکومت چنان گفت و اگر سکوت پیشه سازم و سر تسلیم و سازش گرفته و گوشه انزوای خویش گیرم خواهند گفت از مرگ و کشته شدن می‌هراسد.“

اما مگر می‌شود مردی که از ورود به دالان نوجوانی چشم در چشمان سرخ مرگ دوخته و یکسره در زندگی خود، دوش بدوش مرگ، تا ”حال“ پیش آمده، از آن بترسد و مگر ”وصل جانان“ برای مردی که مستانه و بیقرار مشتاق آن روز ”رحیل“ است، می‌تواند ترساننده باشد، که ”بخداوند سوگند، انس و الفت پسر

ابی طالب به مرگ بیش از اشتیاق کودک به سینه مادر است و سکوتش بدلیل، پوشیدگی در علمی پنهان است که اگر قصد هویدا کردنش را نماید، و آن راز در گوش نامحرم رسد چنان مضطرب و لرزان می‌گردند، که بسان ریسمانی در اعماق چاهی ژرف بلرزند." (خطبه ۵)

اما هر چه بود جمعیت عظیمی که - پس از تجربه تلخ سالیانی که "یوسف کنعانی" را به بهایی ناچیز و "ثمن بخش" فروختند - به آن آستان هجوم آورده و با حضور و وجود و اصرارشان، اعلام یاری و پشتیبانی شان، حجت را بر امام تمام کردند و این اقبال عمومی و توجه جمعی مردمان، عرصه را تنگ نمود و علی را وادار به پذیرش کرد، پذیرشی که چندان آسان به نظر نمی‌آمد آنهم پس از آنکه تمام زمینه‌های هموار عصر حضور پیامبر ناهموار گشته و شفافیت فرمانها و دستورها، در پی پرده‌های شک و فتنه و فریب و تزویر، پوشیده و پنهان و غبار آلود گشته است. می‌فرماید:

"من به روش خویش و نه بر سیره خلفاء، عمل خواهم کرد." و چه سخت است از پس اینهمه گردنه و پیچ و خم، نشان دادن آن مسیر روشن محمدی و صاف کردن آن سنگلاخ پرفراز و نشیب. و چه قاطع و سرسخت و بی‌انعطاف و بی‌تسامح سخن می‌گوید، با همان مسلمان مردمان، که از مسلمانی ظاهرش را دارند و از اسلام ادعایش را، و رحمت و رأفت اسلام، آنان را در مسیر چپاول و غارت بیت المال مسلمانان حریص تر و در اندوختن ثروتی که از آن مظلومان جامعه است بی‌باکتر کرده و می‌سازد.

"بخدا سوگند اگر آنچه را به ناحق و از روی رابطه، به مردمان بخشیده شده است بیایم آن را به مالک آن باز خواهم گرداند، اگر چه در کابین زنهای شوهر کرده و در اختیار کنیزان باشد، چرا که در عدالت و انصاف، گشایش است و بر کسی که عدالت و برابری بر او سخت آید و قدرت تحمل اجرای آن از حیطة توان وی خارج باشد، حلقه جور و ستم بر او تنگ تر و بسته تر و غیر قابل تحمل تر می‌گردد" (خطبه ۱۵)

اقبال و رویکرد مردمان به حق، پس از دیری کجروی، سر انجام موجب بیعت با علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه چهارم گشت و او را در مقامی گریز ناپذیر، مجبور به پذیرش حقی که بنا حق از او سلب شده بود ساخت؛ اما در روزی که مردمان به بیعت با او برخاستند و با سرخوردگی از آنچه آزمودند و در آن خیری ندیدند به علی در آویختند می‌گوید:

"ذمه من، گرو سخنانی است که می‌گویم و همه را تضمین می‌کنم و بر درستی آنها ضمانت می‌دهم... آگاه باشید که بدبختی و بلا، به شما باز گشته، مانند محنت روزی که خداوند پیامبر شما را برانگیخت (جاهلیت آن زمان) سوگند به آن کسی که پیامبر را بحق فرستاد هر آینه در هم آمیخته شوید و در (غریب امتحان) چنان از هم بیخته و جدا گردید و بر هم زده شوید، مانند بهم خوردن غذایی که در دیگ بوسیله کفگیر زیر و رو می‌شود، تا آنکه پست ترین شما به مقام بلندترین شما و بلند مرتبه ترین شما به منزله پست ترین شما گردد...)" (خطبه ۱۶)

او مرد حق است، حق شفاف و روشن، بدون ابهام و بی‌توجیه، اهل

تساهل با آنانکه، در پوشش نام اسلام، با هویت اسلام در جنگند نیز نیست، قصد افزایش هوادار و یاوران پرچم‌چال و هیاهو را نیز ندارد تا زمانی از آنچه در دل دارد و قصد انجامش را بجد کرده، دست بردارد تا شاید عده‌ای را خوش آید، سنخیتی نیز با دروغ و دروغگویی ندارد تا بیهوده مردمان را به وعده بفریبد. پس می‌گوید اگر با من سر بیعت دارید امورتان را می‌خواهید به من بسپارید، بدانید که چنان این زمینه فاسد شده را خواهم جنباند که تمام عناصر آن زیرورو گردد و تمام قاعده‌های به غلط تثبیت شده درهم ریزد، و تمامی آنان که برای خود حق ویژه‌ای قائل گشته‌اند، حق نداشته شان ساقط گردد و آنانکه حقیقتان پایمال جفای نابرابری و بی‌عدالتی اجتماعی گشته به اوج در آیند. و چنین هم شد و تا آنجا سخت گرفت و بر اجرای عدالت پای فشرده تا به قول آن محقق غیر مسلمان، "شهید عدالت خویش" گشت.

این علی، این تندیس عدالت و قسط، این حلقوم ناشر حق، که به یقین و با تمام ایمان و معرفت به آنچه خویش داشت باورمند بود و می‌دانست که "چون قطب و محور میانی آسیا مرکزیت دارد و بازتاب انعکاس حق را در عرصه وجود خود، به زلالی در می‌یافت سالها بر تاریکی و ظلمت کوری و گمراهی خلق صبوری پیشه کرده، ظلمتی که پیران را فرسوده و جوانان را پژمرده و پیر می‌ساخت، صبر او، جریحه دار کننده تر از خاشاک در چشم و گلوگیر تر از استخوان در حلقوم بود. او گواه و شاهد میراث تاراج رفته خویش" (خطبه ۳) و ناظر بر

خلافت تقسیم شده بسان پستان شتر بود، خلافتی که سرنگ اندوه و محنت و غم راه در کام امام ریخت و او شکیب و پر تحمل، زمانی دیرپا صبوری نمود". (خطبه ۳) و سرانجام آخرین ضربه: "شورا"، اجتماعی از منتخبان مردم، اجتماعی که از سویی در سنت عرب، امر ناشناخته‌ای نبوده و نیست، و از سوی دیگر زمینه‌های تأیید لازم را در قرآن و سنت دار است، و "امرهم شوری بینهم" و "شاوهم فی الامر" و در احادیث و روایات بر آن تاکید شده، و از سوی دیگر با مفهوم "آزادی" موجود در دین انطباق دارد؛ حتی که مسلم و نیک و سستی پسندیده و همه پسند است.

اما افسوس که این حق مسلم و پذیرفته شده برای ابطال حق صریح و روشن دیگری به کار می‌رود. و ابزار کوبیدن حقی دیگری می‌شود: شورای اسلامی وسیله نابودی، امامت و ولایت و وصایت؛ "حق انتخاب مردم" ابزار و دستاویز نابودی علی، "ابر مرد تاریخ اسلام و شهید عدالت و قسط" می‌شود "قیالله و للشوری". (خطبه ۳)

"پس خدایا از این شورایی که تشکیل گردیده، از این مشورت نمودن به تو پناه می‌برم و از تو یاری می‌خواهم". (خطبه ۳) آه که حرکت بر صراط مستقیم اسلام، چه سخت است، صراطی که به باریکی لبه شمشیری تیز است و یک قدم پس یا پیش نهادن می‌تواند انسان راه در زمره اشقیاء یا سعدها قرار دهد. تکلیف وی را همان یک قدم روشن می‌سازد؛ مگر نه اینست که صراط قیامت به صراط دنیا پیوند دارد و مگر نه آنکه "دنیا کشتگاه آخرت است". پس آن صراط از این صراط

جدایی ندارد که بر هر مسیری قدم نهاده‌ای و می‌نهی، امتدادش در آنجاست و استواری تو در اینجا تثبیت گر قدمهایت در آنجا خواهد بود.

علی صبورا، علی خبیروینا و با آنکه هرگز همدریف اهل شورا نبود" و خود به "حق خویش و موقعیت خود" معرفت کامل داشت، مرد "قانون" نیز بود و هرگز خود را فراتر از آن نمی‌شمرد. پس صبر پیشه کرد، و در فراز و نشیب از آنها پیروی کرد (خطبه ۳) تا به بیعت مردم گردن گذاشت اما سرانجام با ایشان بر سر راه حق و باطل مصادف شد، و البته آنکه بر آب اعتماد کند، هرگز تشنه نگردد. (خطبه ۴)

اما وقتی با همه این صداقت و تعیین چهارچوبها، زمام امور را بدست گرفت و پس از آنهمه شور و اشتیاق و هجوم مردمان که منجر به پاره شدن لباس وی گردید (خطبه ۴)؛ فلما نهضت بالامر نکشت طائفه و مرقت اخری و قسط اخرون. (خطبه ۳) "اما وقتی بیعت مردم را پذیرفتم و خلافت را قبول نمودم، جمعی بیعت مرا شکستند و سبوی عهد و پیمان را بر زمین کوبیدند و گروهی از زیر بار بیعت خارج شده و در حکم و امر بر من پیشی گرفتند و گروهی از حد اطاعت خدا خارج شده و راه ستمکاری پیشه ساختند."

اما به خدا سوگند که این علی اهل فریب نیست تا بگذارد خطاها و کژیها خود زمینه سقوط کسی را فراهم سازد، اهل مکر و نیرنگ نیز نیست تا از پشت خنجر زند و در کمین و انتظار فرصت باشد، او مرد راستی و سخن روشن است، آنقدر روشن که در روشنای آن، همه

زویای تاریک و عفن جامعه و ارواح مردمان، روشن می‌شود و تاریک خانه‌های وجود، در پرتو آن نمایان می‌گردد. "سوگند به خدا، من مانند گفتار خوابیده نیستم که صیاد مدتی در کمین او نشسته و برای فریبش با چوب آهسته بر زمین زند تا دستگیرش نماید، بلکه به همراهی کسی که رو به حق آورده و شنوا و فرمانبردار است شمشیر می‌زنم و با گنجهاری که از حق روی گردانیده، و در آن تردید می‌کند، تا زنده هستم می‌جنگم، پس سوگند به خدا، از زمان وفات رسول اکرم تا امروز همیشه من از حق خود محروم و ممنوع بر کار خویش، تنها ایستاده بودم." (خطبه ۶)

علی مرد عمل است. همانقدر که بر حق سرشته شده و همانطور که در خانه وحی با حق خو گرفته و دمساز گشته و همانقدر که به حق ایمان و اطمینان دارد و زمینه‌های ذهنی خود را بر حق استوار کرده، در کردار و عمل نیز، به حق گرایش دارد و مرد شعار و حرفهای تو خالی و پوچ نیست، لذا در شعله و روشن شدن فتنه‌های عصر خویش می‌فرماید:

"ولی ما صدا نمی‌کنیم و چون رعد به غرش در نمی‌آییم تا زمان عمل فرارسد و تا نباریم، سیل جاری نمی‌کنیم"، "بگذار آنان، اهل فتنه و دورویی‌ها و پیمان شکنی و عهد گسستن، چون رعد بغرند و چون برق بدرخشند و علیرغم آن جوش و خروش و هیاهو، در وقت عمل و کارزار ناتوان و درمانند." (خطبه ۹)

"آگاه باشید شیطان حزب و گروه خود را جمع کرده و سواره و پیاده لشکرش را گرد آورده است. ولی بصیرت و آگاهی

من، از من جدا نشدنی است، حق را بر خود، به دروغ و به غلط پوشیده‌ام و نه آن بر من پوشیده شده است. سوگند بخدا از برای آنان، حوضی را پرکنم که خود آب آن را کشیده و فراهم کرده باشم، به گونه‌ای که هر که در آن حوض پا نهد، بیرون نیاید و اگر بیرون آید، دیگر به سوی آن باز نگردد". (خطبه ۹)

سربازان و یاوران علی، تنها مردان حاضر در صحنه آن روز نبوده‌اند بلکه همه شاهدان تاریخ و مردان حق و آنانکه دغدغه ایمان دارند، در سپاه او جای می‌گیرند و آنان که در پشت مردان و در رحم زنانند، در سپاه علی و به‌همراه وی حاضر بوده‌اند و زود است نسلهای حق خواه مانند خونی که از بینی فوران کند، به بیرون زنند و به وجودشان، ایمان قوت گیرد". (خطبه ۱۲)

چه برخی مردمان دروغگوی زمان وی آنگونه که خود می‌فرماید "مردمانی هستند که عقلايشان سبک است و بردباری و صبوری و تسامح آنان، نابجا و نادرست صرف می‌گردد، و در اثر این دو ویژگی [یعنی نداشتن عقل کل و بردباری و صبوری به‌موقع و بجای]، هدفی هستند برای تیرهای تیراندازان و نشانه‌ای برای آنانکه، آنها را نشان کرده‌اند، و لقمه‌ای چرب هستند برای آنانکه عزم‌بلعیدن آنها را دارند و شکاری برای مهاجمانند". (خطبه ۱۴)

مردمانی که در قضاوت میان خویشتن و علی بر حق و عدل و انصاف سخن نمی‌رانند، و حقی را از علی می‌طلبند که خودشان آن را رها کرده‌اند ... شیر می‌خواهند از مادری که از شیر دادن باز مانده و قصد زنده کردن بدعتی را دارند که

مرده است. (خطبه ۲۲)

"اما من به حجت خداوند بر آنان و علم او درباره آنها رضایت دارم. (که اگر دو طایفه از مومنان با یکدیگر به جنگ پردازند، پس میان ایشان صلح دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری ستم و تجاوز کرد و صلح را نپذیرفت، با کسی و گروهی که تعدی می‌کند، کارزار کنید تا به حکم خدا گردن نهد و از او اطاعت نماید، پس اگر به راه حق بازگشت، جنگ را ترک کنید و اصلاح بیاغازیو و عدالت پیشه سازید که خداوند عدالت پیشه‌گان را دوست دارد".^۱ پس اگر آنان سرکشی نمایند، برندگی و تیزی شمشیر را به آنها حواله خواهم کرد که آنان را در بهبودی از درد و بیماری باطل کفایت می‌کند و حق را یاری می‌سازد. (خطبه ۲۲)

مدارا نیک است، بسیار نیک تر از آنکه با استدلال و برهان، بشود اثباتش کرد، رأفت و رحمت صفتی از صفات رب رحمان است که اگر بر آینه وجود انسان مومن بتابد باید، انعکاس آن را در اجتماع دید و این مدارا و صبوری و گذشت از آن مومنان و در ارتباط با ایمان اجتماعی آنان است. از "بایستی‌های" کردار و ذهنیت که مومنان "رحماء بینهم" و "اشدء علی الکفارند" اما در اجرای عدالت و در مقابله با آنکه از راه حق به دور گشته و پای در تیه گمراهی و بیابان سرگشتگی و تحیر نهاده و نام مومن نیز دارد و رنگ و بوی ایمان می‌دهد، گذشتی نیست "بجان خودم سوگند، در جنگیدن با کسی که مخالفت حق کرده و در راه ظلال و گمراهی قدم نهاده است مسامحه و سستی نمی‌کنم، پس ای بندگان خدا، از خدا بپرهیزید و از

خدا به سوی خدا بگریزید و در راه واضح و روشنی که جلو شما قرار داده حرکت کنید و به چیزی که شما را بدان تکلیف کرده قیام نمایید، پس اگر در دنیا رستگار نشدید، "علی" ضامن پیروزی و رستگاری آن جهانی شماست. (خطبه ۲۴)

علی عليه السلام ذره‌ای انحراف از مسیر حق را بر نمی‌تابد و لحظه‌ای در برابر خروج و گذر از حریم حق چشم غفلت و تسامح برهم نمی‌زند؛ او در برابر اصرار و پافشاری مومنان به بیعت، دست آنان را فشرده و خواستشان را پذیرفته، اما این امر نمی‌تواند او را مدیون مردم و زیر فرمان قلوب و خواسته‌های آنان قرار دهد که علی گردن زیر شمشیر معشوقی دیگر دارد و جان به دو نرگس جادوی دیگری سپرده و دل در حلقه گیسوی یاری تمام عیار نهاده است. علی دربند رضایت و عدم رضایت، خوشامد و بد آمد، ستایش و نکوهش مردمان نیست او تکلیف را می‌بیند و وظیفه‌اش را، و اینکه بیعت مردمان این وظیفه را "قانون" کرده است. او اینهمه زمان تلخ و غمبار سکوت را، "که با چشمی که در آن خاشاک رفته، بر هم نهاده و استخوان در گلو آشامیده و برگرفتگی راه نفس بر چیزهای تلخ تر از علقم شکیبایی کرده" (خطبه ۲۶) تا بتواند با قانون و با استفاده از حق خویش که به فراموشی و نیرنگ، از او گرفته شده، عامل و مجری اجرای حق شود.

امسا افسوس که "لارای لمن لایطاع" (خطبه ۲۷) آنکه فرمانش پیروی نشود و آنکه امرش به اجرا در نیاید و

کسی که گردن نهنده‌ای بر دستورش ندارد، رایی و تدبیری نیز ندارد." و "و الله لا ظن هولاء القوم سیدالون منکم باجتماعهم علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم و بمعصیتکم امامکم فی الحق و طاعتهم امامهم فی الباطل و بادائهم الامانة الی صاحبهم و خیانتکم، و بصلاصهم فی بلادهم و فسادکم." (خطبه ۲۵)

"سوگند بخدا من گمان می‌کنم بهمین زودی آنان (سپاه معاویه) بر شما مسلط می‌شوند و بر دولت و قدرت دست می‌یابند، زیرا در راه باطل خویش، یگانگی و اجتماع دارند و شما در راه حق دچار تفرقه و پراکندگی گشته‌اید، و از آن رو که شما، در راه حق، از امام و پیشوای خود نافرمانی می‌کنید و آنان در راه باطل از پیشوای خویش پیروی می‌کنند، آنان امانت او را اداء می‌نمایند و شما خیانت می‌کنید و پیمان می‌شکنید. آنان در شهرهای خود اصلاح می‌کنند و شما فساد می‌ورزید." (خطبه ۲۵)

و این رمز شکست و مغلوب شدن هر قومی است، چه اگر حتی بر حق باشند اما نه مجتمع و یک صدا، ناچار به پذیرش شکست خواهند بود.

علی نیامده است تا حکومت کند و تا خواهشهای دل را فرو نشانند یا استبداد بخرج داده و یکه سوار قدرت گردد! آنچه در اختیار اوست و قدرتی که در دستش قرار دارد، "لاقیمة لها"ست، بی ارزش و پوچ است مگر آنکه "بتوان با آن قدرت حقی را بر پای داشت و یا باطلی را از میان برداشت" (خطبه ۳۳) او خود می‌گوید: "سوگند بخدا که وقتی قریش بت پرست و کافر بودند با آنها جنگیدم و اینک که

اسلام آورده‌اند اما راه فساد و فتنه در پیش گرفته‌اند و از راه حق قدم بیرون نهاده‌اند با آنان می‌جنگم و همانگونه که دیروز با پیامبر همراه بودم، امروز هم همراه او هستم." (خطبه ۳۳)

"تنگ بر شما، که در عوض زندگانی جاودانه، به زندگی کوتاه و گذرای دنیا دل خوش داشته‌اید و بجای عزت و غرور به ذلت و خواری تن داده‌اید." (خطبه ۳۴)

"ای مردم مرا بر شما حقی است و شما را بر من حق، حقی که شما بر من دارید، آنست که شما را نصیحت کنم و پند دهم و آنکه حقوق شما و اموالتان را به تمامی به شما برسانم و حقی را که از بیت المال و اموال عمومی مسلمانان دارید، کاملاً اداء کنم، و تعلیم شما حق دیگر من است تا در حیرت و سرگشتگی جهل و نادانی فرو نمانید و حق دیگر پرورش دادن و تربیت شما است تا پیاموزید و نیک پرورش یابید؛ اما حق من بر شما، باقی ماندنتان بر عهدی است که با من بسته‌اید و اخلاص ورزیدن و دوستی من در غیاب و آشکار و پاسخگویی و اجابت دعوت و فرمان من و اطاعت و پیروی از آنچه شما را بدان می‌خوانم." (خطبه ۳۴)

و من همانم که "برای یاری دین قیام کردم آنگاه که مسلمانان ضعیف و سردر گریبان بودند و زمانی که از گفتن وامانده بودند، گویا گشتم و به نور خدا از پرتگاهها گذشتم، آن موقع که آنان حیران و سرگردان بودند، از همه خاموش تر بودم و در پیشی گرفتن از آنها برتر. پس مهار فضیلتها را گرفته و پرواز کردم و آن فضایل را از آن خویش ساختم. مانند کوهی که بادهای شکننده و تند قدرت جنباندن و از

جای کردن آن را ندارند، هیچکس نتوانسته از من عیب و نقصی بگیرد. مظلوم و ستم کشیده نزد من عزیز و ارجمند است تا آنگاه که حق او را بستانم؛ و ستمگر قوی نزد من ناتوان است تا وقتی که حق را از او بگیرم." (خطبه ۳۷)

اما چه کوتاه نظر و کج نهادند مردمان عصر علی که او را چنین به درد آورده‌اند؛ "به کسانی گرفتار گشته‌ام که چون به آنها فرمان می‌دهم، پیروی نمی‌کنند و چون آنها را می‌خوانم جواب نمی‌گویند ای بی‌پدرها برای یاری خدای خویش منتظر چه هستید؟ آیا دینی ندارید تا شما را گرد هم آورد؟ و غیرت و حمیتی ندارید تا شما را به تکان در آورد؟ در میان شما ایستاده و فریاد کنان یار و همراه می‌طلبم، سخن مرا گوش نمی‌کنید و فرمانم را نمی‌برید تا پیش آمده‌های بد و ناگوار پدید آیند" (خطبه ۳۹)، سوگند بخدا که شما در میان خانه بسیارید و در زیر پرچمها کم، من آنچه را که موجب اصلاح شماست و کجی هایتان را راست می‌گرداند، می‌دانم ولی سوگند به خدا اصلاح کردن شما را با تباه ساختن خود جایز نمی‌دانم... آنقدر که با باطل آشنا هستید حق را نمی‌شناسید و انسان که حق و حقیقت را تبدیل به باطل می‌کنید در صدد نسا بودی باطل نیستید." (خطبه ۶۸) آگاه باشید به خدا سوگند که به اختیار خودم به سوی شما نیامدم. و حال به من خبر رسیده که می‌گویید "علی دروغ می‌گوید"، خدا شما را بکشد، به که دروغ می‌گویم؟ آیا بر خدا دروغ می‌بندم؟ من که اول مومن به او هستم! یا بر پیامبر او دروغ می‌بندم؟ در حالی که اولین تأیید کننده و پذیرنده او بودم. سوگند بخدا

چنین نیست، و سخنان من صحیح و گفتارم فصیح و روشن است شما در آن هنگام حاضر نبودید و اگر بودید لیاقت شنیدن آن را نداشتید." (خطبه ۷۰)

"من با کسانی که از دین خارج می‌شوند، استدلال و احتجاج می‌کنم، اما با تردید کنندگان در دین دشمنی می‌ورزم، چرا که کارهای شبهه دار و شبهه حق بر قرآن عرضه می‌شود." (خطبه ۷۴)

پس ای مردم آنچه را که نمی‌دانید نگوئید، زیرا بخش اعظم حق در همان چیزی است که شما انکار می‌کنید. معذور دارید کسی را که شما را بر او حجت و دلیلی نیست و "او منم"، آیا در میان شما بر طبق میراث گرانهای قرآن رفتار نکردم؟ و آیا در میان شما، امانت گرانهای کوچک (عترت) را نگذاشتم؟ پرچم و نشانه ایمان را در میان شما افراشتم و شما را بر حدود و مراتب حلال و حرام واقف ساختم و از عدل و دادگری خود لباس عافیت و سلامت بر شما پوشاندم و با گفتار و کردار خود معروف را گسترانیدم و اخلاق پسندیده خود را بر شما آشکار ساختم پس رأی و اندیشه را در چیزی که دیده بینش عمق آن را در نمی‌یابد و فکر و اندیشه بدان راه ندارد، بکسار نبرید." (خطبه ۸۶)

و مگر نه همین علی در روز بیعت بر مردم اتمام حجت کرده و راه بهانه‌های بعدی را بسته بود: "دست از من بردارید و دیگری را بطلبید، ما به کاری اقدام می‌کنیم که دارای زوایا و رویه‌های مختلفی است، که دلها بر آن استوار نیست و عقلاها زیر بار آن نخواهند رفت، آفاق را ابرهای سیاه فرا گرفته و راه روشن تغییر

یافته و بدانید که اگر من دعوت شما را بپذیرم (و نماینده بیعت شما گردم) طبق آنچه خود می‌دانم رفتار خواهم کرد و به سخن گوینده و سرزنش تو بیخ‌کننده، گوش نخواهم داد. اما اگر مرا رها سازید و از پذیرش خلافت معذورم دارید، مانند یکی از شما هستم، و در آن هنگام شاید به سخنان شما بیشتر گوش دهم و فرمان کسی را که شما او را بر زمامداری کار خویش قدرت می‌دهید، بهتر انجام دهم. وزیر و مشاور بودن من برای شما بهتر از آن است که امیر و زمامدار قدرت باشم." (خطبه ۹۱)

و حال که در سایه تحقق عدالت و گسترش حق، پذیرش تندی حق، بر مذاق مردمان سخت آمده و تحمل آن عدالت عظیم بر گرده‌شان تحمل ناپذیر شده و لذت کجروی و کژی از آنان باز گرفته شده و درمهی از فتنه‌ها، چشمه‌هایشان قدرت دیدن نور حق را از دست داده می‌فرماید "هرگاه فتنه‌ها، روی آوردند، اشتباه رخ می‌دهد و زمانی که از بین روند، آگاهی بخشند، چون فتنه‌ها رو آورد معلوم نیستند و نامشخصند و چون بگذرند و پشت کنند شناخته شوند، فتنه‌ها مانند دور زدن بادها، در گردشند، به شهری می‌رسند و از شهری می‌گذرند... هر که در آن فتنه‌ها بیدار و هشیار باشد، بلاها و سختی‌ها به او رو می‌کنند و هر که بر آن نایبنا بود، از بلا و سختی بدور است." (خطبه ۹۲)

"بخدا سوگند اگر جنگ سخت شود، از پسر ابی طالب جدا خواهید شد، مانند جدا شدن زن از فرزندی که در شکم دارد، من از جانب خدای خود، بر راهی واضح

و آشکار رفتار می‌کنم و راه حق را پیدا کرده و در آن حرکت می‌نمایم، به اهل بیت بنگرید و از روش و طریق آنها جدا نشوید و رفتارشان را پیروی کنید که هرگز شما را از راه راست بیرون نمی‌برند و به گمراهی و هلاکت بر نمی‌گردانند... از آنان پیشی نگیرید که گمراه و سرگردان خواهید شد و از آنان عقب تر نمایند که هلاک و بیچاره شوید." (خطبه ۹۶)

و سرانجام "علی" با همه آشکار بودنش در تاریخ و با وجود درخشش خیره‌کننده‌اش بر پیشانی حقیقت، پنهان و ناشناخته است آنقدر ناشناخته که از انبوهی باری که بر سینه دارد، در چاه‌های مدینه بیصدا فریاد می‌کند و مسلمانان بر زخم شمشیری که در محراب کوفه می‌خورد گریه می‌کنند و شعله‌ای است که با وجود شراره‌های انبوهش بی صدا و بی دود می‌سوزد و شمعی که بر سر شاهراه کاروان بشریت نور می‌افروزد. آشنای اویم و غریبه، غریب ماست و آشنای دیرین، سوز او داریم و ناآشنایم، آشنای اویم و نمی‌شناسیمش، عدالتش را می‌ستائیم اما تاب تحمل "عدل علی" را نیاوریم، بر دوستی‌اش اعتراف داریم و حق دوستی بجا نمی‌آوریم.

امیر و سالار آرمانشهرهای ماست و تاب امارتش را نداریم و گنجایش پذیرشش را در خود ایجاد نکرده‌ایم که نه رازش می‌توانم گفت با کسی نه کس را می‌توانم دید باوی"

زبانست در کش ای حافظ زمانی

حدیث بی زبانان بشنو از "نسی"

... نی علی